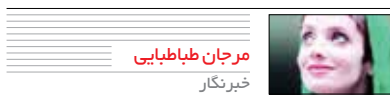




«یکشنبه تلخ» به روایت دختر «آیت الله»

فائزه هاشمی: بابا همه را حلال می کردند و می گفتند رنجشی از کسی ندارند



مرجان طباطبایی
خبرنگار

جای زخ زده روی میز را برمی دارم تا بغضش را مهار بکنم؛ اما دوباره نه فغان سرد جای ونه جدیت همیشگی، نمی تواند مانع اشک هایش شود. لحظه ای که به بیمارستان می رسد و ناباورانه با پیام «تسلیت» مواجه می شود؛ زمانی که تعریف

می کند مهدی در زندان از طریق زیر نویس تلویزیون با خبر می شود آیت الله هاشمی رفسنجانی فوت کرده است. با فائزه هاشمی رفسنجانی در دفتر نشر معارف انقلاب، گفت و گو کردیم؛ دفتری که همانند دختر آیت الله، سپاهپوش است و در گوشه و کنارش عکس های آیت الله هاشمی و سیدهای پزمرده گل با پیام های تسلیت، خودنمایی می کند. فائزه در این مصاحبه ضمن روایت نخستین ساعات بعد از درگذشت آیت الله هاشمی رفسنجانی، به شایعاتی پاسخ می دهد که بعد از درگذشت پدر مطرح شد. گفت و گوی «ایران» با وی را در زیر می خوانید...

از صبح یکشنبه ۱۹ دی شروع کنیم؛ برنامه کاری آن روزتان تا بعد از ظهر چه بود و وضعیت پدرتان مطلع شدید؟ برنامه صبح خاطر من نیست، اما یکشنبه بعد از ظهر با آقای میرزاده جلسه داشتم. چون موبایل ندارم، منزل آقای میرزاده که رسیدم، آنجا مطلع شدم؛ خود آقای میرزاده به محض مطلع شدن منتظر من نمانده و راهی بیمارستان شده بود و من و خانم میرزاده هم به سمت بیمارستان حرکت کردیم.

خانم میرزاده! دقیقاً به شما چه گفتند؟
گفتند که بابا بیمارستان است؛ ولی انگار جدی نیست.

چه ساعتی سمت بیمارستان حرکت کردید؟
فکر می کنم ۸ شب یا کمی قبل تر؛ ترافیک روان بود ولی خیابان شریعتی بالاتر از بولینگ عبود که رسیدیم، راه قفل شده بود. در آن فاصله دوستان و آشنایان مدام به خانم میرزاده زنگ می زدند؛ بعداً تعریف کردند که همان موقع خبر فوت را به ایشان داده بودند. من حدس می زدم ترافیک به خاطر حضور آقای هاشمی در بیمارستان باشد؛ خیلی طول کشید و دقیق یادم نیست چه ساعتی بود که به میدان تجریش رسیدیم. جلوی بیمارستان جای پارکی پیدا کردیم و وارد بیمارستان که شدم، به من تسلیت گفتند؛ من جا خوردم که چرا تسلیت می گویند؟ مگر بابا در بیمارستان نیست؟ گفتند که نیم ساعت قبل بیکرشان را به جماران منتقل کردند. خیلی ناگهانی بود.

در مورد وضعیت سلامتی آقای هاشمی بحث هایی مطرح بود؛ اینکه گفته بودند سال ها بیماری دیابت داشتند...

حادی بود؛ قند داشتند که کنترل شده بود. یک سری بیماری ها ناشی از کهولت سن است مانند کمر دردی که ایشان داشتند و برای درمان به استخر می رفتند. قندشان هم حاد یا نگران کننده نبود.

به خاطر همین خبر فوت شوکه کننده بود؛ در بیمارستان گفتم مگر می شود به همین سرعت از بیمارستان منتقل شوند؛ بالاخره باید چند ساعتی در بیمارستان می ماندند تا مطمئن شوند.

فضای بیمارستان چگونه بود؟
همه تسلیت می گفتند؛ مردم زیادی جلوی بیمارستان بودند و شعاری می دادند. همان موقع کسی گفت که این شعارها به خاطر حضور محسن در آنجا است و ما را آن طرف خیابان و به کنار محسن برد، ولی محسن نبود. مهدی و محسن رفته بودند. با دیدن من، شعار «فائزه، فائزه، تسلیت/تسلیت» شروع شد. از جلوی بیمارستان تا میدان تجریش همراه با جمعیت و فشار جمعیت و حلقه ای که نیروی انتظامی و تعدادی از مردم درست کرده بودند، به کندهی پیش رفتیم؛ تا میدان تجریش همان طور که مردم شعار می دادند و من گریه می کردم، آمدیم. ماشین خودمان که جلوی بیمارستان در جمعیت بود و نمی شد حرکتش داد؛ دختر خاله ام که جلوی بیمارستان به هم رسیده بودیم، گفت که ماشین همراه او سر در بند است و می توانیم با آن به جماران برویم، آن را نیافتیم. با پیشنهاد نیروی انتظامی با ماشین آنها به جماران رفتیم. بابا را در حسینیه گذاشته بودند و خانواده بودند. آمد و شد و از دحام مردم هم بسیار زیاد بود. می آمدند گریان و داغدار و تسلیت می گفتند و می رفتند و گروه دیگر... وقتی صورت ایشان را باز کردند، زخم و سیاهی در چهره نبود. آنچه که من در این شب دیدم، با تصویری که منتشر شد، به نظر خیلی متفاوت بود. این تفاوت به خاطر تاریکی شب، زاویه نور یا دستکاری و فتوشاپ نمی دانم چه بود. البته ته چهره بابا کمی زردی و کیودی و کمی هم ورم داشت؛ آن سرخی و سفیدی همیشگی نبود.

از نحوه یا علت فوت آقای هاشمی چه روایتی شنیدید؟

در راه بیمارستان به جماران، خانم میرزاده جزئیاتی را به نقل از اطرافیان و نزدیکان می گفتند. من گریه می کردم و متوجه حرف های ایشان نمی شدم. حسینیه که رسیدیم، پرس و جو کردم.

آقای مهدی هاشمی چگونه از فوت پدر مطلع شد؟ ظاهراً با لباس زندان به بیمارستان آمد؟

بالباس زندان؟ بعید می دانم، مهدی در زندان هم لباس زندان تنش نیست؛ در ملاقات ها هم لباس زندان نداشت. یک شغل یا کاپشن مشکی بود...

نمی دانم؛ بار اول است که می شنوم. مهدی دوروز قبل از فوت بابا برای عقد لیلی، دختر یاسر مرخصی گرفته و روز شنبه به زندان برگشته بود. عصر جمعه آمد و فردایش هم برگشت. در زندان پای تلویزیون مطلع می شود که بابا فوت کرده است؛ گریان و پریشان راه می افتد، مانعش نمی شوند؛ درها را برایش باز می کردند؛ با ماشین خود زندان هم می آوردش. مهدی هم در ترافیک چهارراه ولیعصر و چمران که به دلیل حرکت سیل مردم به طرف بیمارستان شهدای تجریش بوده، گیر می کند و با موتور خود را به بیمارستان می رساند. او هم وقتی به بیمارستان می رسد که بابا را برده بودند جماران. من مهدی را در جماران دیدم.

آقای هاشمی پایه سن گذاشته بودند ولی چرا کسی به مرگ ایشان فکر نکرده بود؟

چون سلامت، قیام و سرحال بود؛ ورزش می کرد و نشانه ای وجود نداشت که بخواهیم به فوت فکر کنیم. حتی مشکل قلبی که عنوان شد، چنین چیزی نبود.

شایعه ای مطرح بود مبنی بر اینکه خانواده آقای هاشمی در خواست کالبدشکافی داده اند؟

البته در این زمینه چیزهایی شنیدیم از جمله اینکه یکی از سایت ها که هک شده بود خبر فوت را یک ساعت قبل از فوت منتشر کرده بود و یا تناقضاتی در نظرات دکترهای بالای سرایشان در بیمارستان مطرح شد و با مواردی دیگر. ظاهراً برخی نهادهای امنیتی گفتند در حال بررسی هستند که منتظر نتیجه هستیم.

آزمایش شد؟

خون گرفتند؛ اما بقیه اش رانمی دانم. این موارد را محسن پیگیری می کرد.

یک شایعه هم این بود که فیلم استخر در روز فوت آقای هاشمی پاک شده است؟

هیچ زمان در استخر دوربین فیلمبرداری نبود؛ خود بابا هم اجازه نمی داد محافظین در محوطه استخر حضور داشته باشند. محافظان هم آیفونی را گذاشته بودند تا از سر و صدای داخل استخر مطلع باشند تا اگر اتفاقی افتاد، خودشان را برسانند. به هر حال استخر جای خطرناکی است و در استخرهای معمولی هم ناجی می گذارند چون در آب هراتفاقی ممکن است رخ دهد. بابا وقتی مطلع می شود محافظان آیفون صوتی گذاشته اند، می خواهد که قطع کنند؛ استدلال شان هم این بود چون گاهی خانواده از آنجا استفاده می کند، خوب نیست صدایی بیرون بیاید.

آیفون از کی قطع می شود؟ شایعه ای بود مبنی بر اینکه پنجشنبه هفته قبل آیفون را قطع می کنند؟

تاجایی که می دانم، جدید نبود.

خب پس محافظان چگونه از اتفاقات داخل مطلع می شدند؟

محافظان سنسوری داشتند که فقط نشان می داد بابا در کدام محوطه استخر ایستاده است؛ در استخر است یا مثلاً در رختکن یا...

سنسور به آقای هاشمی وصل بود؟

نه؛ در محیط بود و نشان می داد که الان ایشان در کدام بخش آن فضا است. سنسور نشان می داد که ایشان الان در آب است، اما نشان نمی داد که در چه حال و در چه فعالیتی است، مثلاً شنا می کند، راه می رود یا ایستاده است؛ در همین حد بود. بر همین اساس آخرین اطلاع از ایشان در آن روز توسط سنسور این بود که بابا داخل آب است؛ قرار بوده ساعت ۵ بیرون بیاید، نیامد. محافظان ۲-۳ دقیقه صبر می کنند و داخل استخر می شوند و می بینند آنچه را که نباید ببینند. اینکه چه مدت در آب بوده؟ آیا در آب اتفاقی افتاده یا در بیرون و بعد درون آب افتاده اند، حدسیات است.

کدام قسمت استخر بود؟ کم عمق یا عمیق؟

در آن لحظه نمی دانم، ولی ایشان شناگر خوبی بود.

استخر متعلق به مجمع تشخیص مصلحت بود؟

در اختیار مجمع بود.

یک سایت مدعی شده بود سر تیم حفاظت آقای هاشمی احضار برای مدتی بازداشت شده است؟

بازداشت را نشنیدم؛ ولی حتماً صدایشان کرده و جریان را پرسیدند؛ همان طور که ما هم سؤال کردیم و همه سؤال می کنند.